

خودشناسی در قرآن

سوره کُف، آیات ۷-۸

استاد حسین نوروزی

جلسه ۲۱ (۲۵ اسفند ۱۴۰۳)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

خداوند متعال می‌فرماید: «ما آنچه را که بر روی زمین است زینت زمین قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک از آن‌ها عمل نیکوتری دارند!» خداوند متعال در این آیه فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ» آنچه را که بر روی زمین است قرار دادیم؛ «زِينَةً لَهَا» زینت برای زمین! نفرمود: «آنچه که بر روی زمین است برای شما زینت قرار دادیم تا شما خودتان را تزیین کنید و از آن‌ها بهره ببرید!» «زِينَةً لَهَا» آن‌ها را برای زمین زینت قرار دادیم! ربطی به شما ندارد. این‌ها زینت شما نیست؛ آن‌ها را به حساب خودتان ننویسید. نگویید: «من آن هستم که فلان چیز زیباست! من آن هستم که فلان گل خوشبوست! من آن هستم که آسمان‌ها، کهکشان‌ها، ستارگان و...!!» تعریف‌هایی که زینت زمین دارد به حساب خودتان نگذارید چون ربطی به شما ندارد؛ این‌ها زینت زمین است نه زینت شما! شما به فکر زینت خودتان باشید.

می‌فرماید: «لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا ما مردم را بیازماییم که کدام یک از آن‌ها عمل نیکوتری دارد یعنی زینت ما، عمل ماست نه زینت زمین! شما از این‌که زمین خدا مزین است به خودت نبال بلکه از این‌که عمل نیکویی داری به خودت ببال و بناز! عمل ما چیست؟ عمل ما نیت ماست! عمل خدا، عمل ما نیست. تنها چیزی که در اختیار ماست خواست، تصمیم و نیت ماست. این‌که ما چقدر موفق شویم که این تصمیم و نیت خودمان را در بیرون و در دنیا عملی و محقق کنیم و انجام بشود از حیطة قدرت ما خارج است چون فعل خداست. دنیا دست خداست؛ دست ما نیست. زمین و «ما على الارض» آنچه که روی زمین است همگی دست خداست!

می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا» ما قرار دادیم! اگر ما هم دارای قدرت انتخاب و دارای قدرت تصمیم‌گیری برای هدف و انتخاب هدف در زندگی هستیم همگی از ناحیه خداست. خدا به ما چنین قدرتی داده است که بتوانیم تصمیم بگیریم؛ نیت و انتخاب کنیم! «لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا مردم را بیازماید که کدام یک از آن‌ها بهترین نیت را دارد. عمل ما، نیت ماست؛ به دنبال این نیت در خارج، بیرون و روی زمین

اگر، خدا توفیق بدهد اتفاقاتی خواهد افتاد. این که شما موفق به روزه داری بشوی یا نشوی، دست شما نیست. توفیق من الله است! فعل الله است!

خدا به پیامبرش می‌فرماید: «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» تو نبودی که تیر انداختی بلکه این خدا بود که تیر انداخت. خدا به ما با همان قدرت قاهره خود و این قدرت و توانایی را بخشیده است که ما بتوانیم نیت کنیم؛ بخواهیم؛ تصمیم بگیریم و انتخاب کنیم. خواستن ما عمل ما می‌شود بنابراین اگر از کسی بدون نیت کاری صادر شود در عرف اجتماعی هم به حساب او نمی‌نویسند؛ اگر کسی خواب باشد و در خواب پایش به یک آینه بخورد و بشکند گرچه ضامن پرداخت پول آینه است اما تکلیف فقهی حرمت ندارد؛ مؤاخذه نمی‌شود که چرا این کار را کردی؛ حجتی علیه او نیست؛ چون حجت دارد می‌گوید: «من خواب بودم نمی‌دانستم! من قصد نداشتم!»

حکم وضعی زمان هم یک مسئله فقهی است و ربطی به حکم تکلیفی او ندارد. آدمی که قصد و نیت ندارد تکلیف هم ندارد. چه تکلیفی؟! بنابراین بچه‌ها تکلیف ندارند چون هنوز به مرحله قصد و نیت نرسیده‌اند. کسانی هم که از مرحله قصد و نیت عبور کرده و به مقام موت رسیده‌اند هم تکلیف ندارند. کسانی که در مرحله قصد و نیت هستند باید خوب قصد و نیت کنند چون هنوز مرحله را طی نکرده‌اند و هنوز تکلیف دارند. در روایت فرموده‌اند: «العمل هو النية» عمل همان نیت شماست! غیر از نیت شما که چیز دیگر نیست!

«لِيَتَّبِعُوهُمْ أَتَيْتُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا» چه وقت نیت ما که عمل واقعی ماست احسن العمل می‌شود؟ بستگی دارد چقدر خالص باشد. هرچه عمل خالص‌تر باشد؛ احسن‌تر و نیکوتر خواهد بود. احسن بودن نیت ما از کجا می‌آید؟ اخلاص نیت ما از کجا می‌آید؟ چه چیزی باعث می‌شود که عمل ما که همان نیت ماست خالص‌تر شود تا به نهایت خلوص برسد؟ باید یک دوره بحث‌های خودشناسی را دوره کنیم. معرفت! شناخت! از شناخت شروع می‌شود. چه کار کنیم که عمل ما احسن باشد؟

خدا می‌فرماید: «من این زمین را خلق کردم و آنچه که روی زمین است زینت زمین قرار دادم تا شما را امتحان کنم و ببازم که نیت کدام یک از شما خالص‌تر و نیکوتر است!» ما وقتی با زینت زمین یعنی زیبایی‌های روی زمین مواجه می‌شویم می‌گوییم: «دنیا چقدر زیبایی و قشنگی دارد! آیا خودمان را گم می‌کنیم و از حقیقت جان خودمان که فطرت الهی و خداست و پیش خدا هستیم؛ «إِنَّا لِلَّهِ» فاصله می‌گیریم و عهده‌ی را که با خدا داشته‌ایم فراموش می‌کنیم؟ آیا میثاقی که با خدا در عالم اَلَسْتُ بَسْتَه‌ایم «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» یادمان می‌رود یا نمی‌رود؟

به فراموشی می‌سپاریم و خودمان را گم می‌کنیم. زینت‌های دنیا و زمین ما را فریب می‌دهد؛ خیال می‌کنیم این‌ها زینت ماست در حالی که زینت زمین است؛ ما باید باغ پر از گل، درخت، آب و جوی روان، سبزه‌های چشم‌نواز، آسمان آبی، ستارگان درخشان، ماه، خورشید، کهکشان‌ها و تمام زیبایی‌ها را کار خدا بدانیم که آن‌ها را زینت زمین و دنیا قرار داده است؛ من باید به فکر زینت خودم باشم و خودم را گم نکنم. دارم امتحان می‌شوم که خودم را گم می‌کنم یا نمی‌کنم!

باید خودم را گم نکنم؛ باید خالص باشم؛ خالصاً خود خودم باشم و هیچ چیز دیگری قاطی نشود؛ به این اخلاص می‌گوییم. فقط خودت و فطرت الهیات باشد و هیچ چیز دیگری را به آن ضمیمه نکنی. داریم امتحان می‌شویم که ببینیم چقدر ضمیمه می‌کنیم. چقدر ناخالصی و چقدر اخلاص داری؟!

چقدر ذهن ما درگیر ظاهر دنیا می‌شود که زینت زمین است نه زینت ما! ما این‌ها را در ذهن خومان به حساب خودمان می‌نویسیم. می‌گوییم: «این‌ها برای من است! این درخت‌ها، جنگل‌ها و... همه برای من است!» جنگل‌خوار یا جنگل‌خواری شنیده‌اید؟ جنگل را می‌خورند می‌گویند: «جنگل برای من است!» زمین‌خواری؛ می‌گویند: «زمین برای من است!»

چه می‌شود انسان دست به تعدی، ظلم و جنایت می‌زند؟ وقتی که خودش را گم می‌کند و زینت دنیا و زمین را زینت خودش حساب می‌کند. حساب در کجا اتفاق می‌افتد؟ در ذهن! به حساب خودش می‌نویسد که: «اگر به زینت‌های دنیا برسم به کمال و سعادت می‌رسم!» غافل از این که خدا می‌فرماید: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» اشتباه نکنی! هم دارم امتحان می‌کنم؛ هم دارم به تو تقلب می‌رسانم! «تنها ممتحنی که خودش هم تقلب می‌رساند خداست. حالا شما به ما بگو: «آقا چرا تقلب می‌رسانی!» می‌گوییم: «می‌خواهیم خدایی عمل کنیم!»

من یک دوره‌ای معلم بودم؛ به همه دانش‌آموزها تقلب می‌رساندم! بالای سرشان می‌رفتم؛ می‌دیدم همین‌طور در گل مانده نمی‌داند چه کار کند و چه بنویسد! می‌گفتم: «چه شده است؟! چرا در فکر فرو رفتی?!» می‌گفت: «آقا من این مسأله را نمی‌دانم! جوابش چیست?!» آن وقت من به او سر نخ می‌دادم بعد می‌دیدم شروع به نوشتن می‌کرد.

در یکی از حوزه‌های علمیه هم همین کار را کردم؛ طلبه‌ها آمده بودند امتحان بدهند. آخر از طلبه که نباید امتحان بگیرد. مگر می‌خواهد شغل دولتی پیدا کند. البته می‌گویند: «بله! می‌خواهد شغل دولتی پیدا کند!» مگر کارگر، کارمند، دانشجو یا دانش‌آموز است؟! چه فکر کردی؟! سر جلسه امتحان به آن‌ها تقلب می‌رساندم. البته از باب تذکر یادآوری می‌کردم؛ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» به او تذکر می‌دادم که این

مسأله را در آن روز و در فلان جلسه گفتیم یادست. نشانه می‌دادم! او هم می‌گرفت؛ شروع به نوشتن می‌کرد.

خدا هم می‌گوید: «شما را امتحان می‌کنم!» اما جواب سؤال‌ها را خودش به ما می‌رساند. الان هم که می‌دانید امتحان‌های سطح بالا و واقعی این‌گونه‌جوری است. چرا؟ چون هدف رفوزه کردن دانش‌آموز نیست بلکه هدف رشد کردن اوست که چیزی را که تا حالا نفهمیده است لااقل الان بفهمد. معنایش این نیست که شما بروید تقلب بنویسید و سر جلسه امتحان بیاورید! آن یک بحث دیگر است! یک مسأله دیگر است و جواب دیگر هم دارد؛ به مباحث فقهی مربوط می‌شود؛ ربطی به بحث ما ندارد.

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» ما همین زمینی را که الان شما دارید می‌بینید که چقدر زیبایی روی آن هست؛ در خشکی‌ها، کویر، دریاها، اقیانوس، ماهی‌ها، چرندگان، پرندگان، آسمان، ستارگان و... به هر جا نگاه می‌کنی زیبایی می‌بینی؛ تمام این زیبایی‌ها را زمین خشک، بی‌آب و علف و خالی از هر نوع زیبایی حتی زیبایی کویر می‌کنیم؛ هیچ زیبایی روی آن باقی نمی‌ماند.

«صَعِيدًا جُرُزًا» یعنی این زیبایی‌ها از اول هم فانی بود؛ باقی نبود؛ ربطی به شما نداشت. نه این‌که زمین این‌گونه می‌شود که دیگر هیچ آب و علف، درخت، سبزه، جنگل، آب، ماهی، پرنده و... هیچ چیزی باقی نماند بلکه شما به جایی می‌رسی که از همه این‌ها جدا می‌شوی؛ هیچ کدام از این‌ها برای شما نمی‌ماند. «صَعِيدًا جُرُزًا» می‌شود.

لحظه‌ای که انسان تب دارد؛ درجه تبش هم بالاست؛ اگر در اوج بیماری و مصیبت، متناسب با مصیبتی که به او وارد شده است از زیبایی‌های درخت و باغ برای او بگویند؛ طرف اصلاً نمی‌تواند گوش کند؛ اصلاً حوصله ندارد نگاه کند؛ می‌گوید: «چه می‌گویی؟! کدام زیبایی؟! من دارم جان می‌کنم!» همه چیز «صَعِيدًا جُرُزًا» می‌شود! در نهایت آن زمان که انسان احتضار دارد و جان می‌دهد دیگر هیچ چیزی به‌عنوان زینت برای زمین نمی‌ماند؛ دیگر هیچ چیزی نمی‌خواهد.

خداوند فقط در این‌جا به ما تقلب نمی‌رساند بلکه تمام قرآن، تقلب خداست! خدا دارد به ما می‌رساند. می‌گوید: «من دارم به شما می‌گویم...!» این‌که می‌گویند: «معلمی شغل انبیاء است» منظور معلم‌هایی هستند که تقلب می‌رسانند نه معلم‌هایی که تقلب نمی‌رسانند. انبیاء الهی آمدند که به مردم تقلب برسانند. اگر درسی که معلم می‌دهد درسی باشد که می‌شود تقلب رساند و باید تقلب رساند نباید جلوی تقلب را گرفت؛ آن درس، درس انبیاء و شغل آن معلم هم شغل انبیاء می‌شود وگرنه درس معلمی که درس انبیاء نیست باید هم جلوی تقلب را بگیرد. شغلش دیگر شغل انبیاء نیست! البته

شغل معلمی هم ارزشمند است اما مگر همه آدم‌هایی که شغلشان ارزشمند است باید کارشان، کار انبیاء باشد؟

بعضی‌ها از این‌که به آن‌ها می‌گوییم: «شما به درد این کار نمی‌خوری!» ناراحت می‌شوند. مثلاً به یکی می‌گوییم: «آقا شما به درد دکتر شدن نمی‌خوری!» به او برمی‌خورد! ناراحت می‌شود! ناراحتی ندارد. ما که نگفتیم: «شما به درد هیچ چیزی نمی‌خوری!» گفتیم: «به درد دکتر شدن نمی‌خوری! اما شما مهندس خوبی می‌شوی!» حوصله کن آن طرف جمله را هم گوش کن! همین که گفتیم: «به درد نمی‌خوری!» ناراحت می‌شوی! یکی از فوتبالیست‌های خوب می‌خواست طلبه شود؛ من به او گفتم: «شما به درد طلبگی نمی‌خوری!» آنقدر از دست من ناراحت شد! گفتم: «چرا ناراحت می‌شوی! شما فوتبالیست خوبی می‌شوی!»

خوشحال و ذوق‌زده شد. مگر شغل همه معلم‌ها باید شغل انبیاء باشد تا خوشحال باشند و کارشان ارزش داشته باشد؟! هر کسی شغلی دارد و باید به آن عمل کند. معلمی کار با ارزش و پرزحمتی است البته اگر واقعاً کسی در همان رشته معلمی خود درست عمل کند اما معنایش این نیست که شغل او، شغل انبیاء باشد.

همین تعارفات را می‌کنیم که بعد در آن می‌مانیم؛ در رو در وایسی برای همدیگر نوشابه باز می‌کنیم. پول نداریم به معلم‌ها بدهیم می‌گوییم: «به جایش شغل شما شغل انبیاء است!» آقا حقوقش را بده؛ زحمت کشیده است! چرا از انبیاء هزینه می‌کنی؟ از جیبت هزینه کن! به انبیاء چه کار داری؟ «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً» خدا می‌فرماید: «ما آنچه را که روی زمین است «زینت» قرار دادیم.

نمی‌فرماید: «ما زمین را زینت قرار دادیم» بلکه می‌فرماید: «آنچه را که روی زمین است زینت قرار دادیم!» یعنی حساب زمین از زینت زمین جداست؛ حساب دنیا از دنیا جداست؛ یعنی چه؟ یعنی دو دنیا داریم یک دنیا که منظور از آن، طبیعت، خلقت و زمین است و یک دنیا که منظور از آن توهم زدن ما نسبت به زینت‌های روی زمین است. انسان نسبت به زمین دل نمی‌بندد بلکه نسبت به زینت‌ها و زیبایی‌های روی زمین دل می‌بندد؛ خودش را گم می‌کند؛ توهم می‌زند و خیال می‌کند این‌ها زینت خودش است غافل از این‌که این‌ها زینت زمین است نه زینت انسان! انسان از زمین جدا می‌شود؛ همه این زینت‌ها در نظر انسان محو می‌شود.

همه این حرف‌ها را می‌زنند: «محو می‌شود! از بین می‌رود!» چه چیزی از بین می‌رود؟! همین الان آن‌را از بین ببر. همین الان آن را از بین می‌بریم که هیچ چیز از آن باقی نماند. کاری کن این زینت‌ها

همین الان از بین برود و باقی نماند. نگذار تا موقع مردن! نگو: «بعداً!» وعده نسبه ندهیم. باید همین الان این زینت‌ها را از بین ببریم.

«صَعِيدًا جُرْأً» می‌شود. چگونه؟! همان‌طور که بیان کردیم این‌ها زینت زمین است. خودت را که بشناسی می‌فهمی که من زمینی نیستم؛ حساب من از حساب زمین جداست. زینت زمین به من چه ربطی دارد؟! نه این‌که این زینت یک روزی از انسان جدا می‌شود بلکه همین الان هم جداست؛ همین الان هم این زینت‌ها، زینت‌های شما نیست. زینت یعنی نمایش؛ نما دارد!

نمایش یعنی فیلم! همه این دنیا، فیلم است. تا وقتی داری فیلم را تماشا می‌کنی آن را جدی می‌گیری خیال می‌کنی که واقعا این اتفاق‌ها دارد می‌افتد؛ حقیقتی دارد اما وقتی به تو توجه و تذکر می‌دهند حواست جمع می‌شود که داری فیلم تماشا می‌کنی! وقتی فیلم ترسناک می‌بینی می‌ترسی. به تو توجه می‌دهند: «حواست باشد فیلم است! نترس! طوری نمی‌شود!».

می‌گوید: «آخر ببین دارد این اتفاق می‌افتد ببین الان چاقو را روی گردن او گذاشت! دارد او را می‌کشد!» می‌گوییم: «نه! طوری نمی‌شود!» می‌گوید: «من دارم می‌بینم! دارد می‌کشد!» کسی که می‌داند و می‌فهمد که این فیلم است به آن شخصی که در حال تماشاست توجه می‌دهد. انبیاء الهی آمدند به ما تذکر و توجه بدهند: «داری فیلم می‌بینی! جدی نگیری! این‌ها فیلم است؛ نترس!» «يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» از هیچ‌چیز و هیچ‌کس نترس این‌ها همه فیلم است! یک‌وقت غرق در فیلم نشوی! خودت را در این فیلم گم نکنی!»

وقتی خود ما هم فیلم تماشا می‌کنیم یک‌دفعه می‌بینیم این فیلم ما را گرفت به خودمان توجه می‌دهیم که این فیلم است! دیگر آنقدر هم جدی نگیر! اما داری زار زار گریه می‌کنی. چشم‌هایت را هم زود پاک می‌کنی که کسی نبیند و نفهمد که شما تحت تأثیر این فیلم قرار گرفته‌ای و داری زار زار گریه می‌کنی اما به خودت می‌گویی: «خودت را کنترل کن! مگر تو نمی‌دانی این فیلم است!» بعد می‌گویی: «واقعاً چه درست کرده‌اند! به این فیلم می‌گویند! کارگردان چه کرده است!» واقعی‌تر فیلم می‌سازد که شما را بیشتر در خودش گم و غرق کند که آن را جدی بگیری.

گاهی می‌فرمایند: «دنیا زینت است!» دنیا یعنی آن ذهنیتی که شما نسبت به این زینت دنیا پیدا کرده‌ای؛ این دنیای مذموم می‌شود؛ حواست باشد! نباید جدی بگیریم و خیال کنیم که این زینت ما هستیم. در فیلم سر انسان را می‌برند اگر شما خودت را جای او بگذاری یک‌مرتبه می‌ترسی. در فیلم مصیبتی در حال اتفاق افتادن است خودت را جای کسی می‌گذاری که مصیبت به او وارد می‌شود.

کسی به اسم زورو پیدا شده است که می‌زند؛ می‌جنگد و ظالم‌ها را سرکوب می‌کند؛ حقشان را کف دستشان می‌گذارد؛ تو خودت را جای او می‌گذاری؛ می‌گویی: «من بودم!» کیف می‌کنی؛ لذت می‌بری! آیا عیب دارد؟ نه! عیب ندارد! تماشا کن! لذت هم ببر اما چقدر؟ حد دارد. آیا می‌ترسی؟ عیب ندارد همه باید بترسند؛ بالاخره آدم می‌ترسد. آیا گریه‌ات می‌گیرد؟ اشکال ندارد کمی هم گریه می‌کنی؛ حالت جامی‌آید؛ این‌ها طوری نیست اما آن‌ها را دیگر جدی نگیر؛ دیگر ادامه نده! حالا تا وقتی داری فیلم را تماشا می‌کنی کمی تحت تأثیر قرار می‌گیری؛ فی الجمله لذتی دارد؛ یک تنوعی می‌شود. شما که در زندگی خود هیجان این چنین زیاد نداری.

هیجان مصنوعی برای درست می‌کنند اسم آن را فیلم می‌گذارند؛ با این فیلم به هیجانی می‌رسی و حالی می‌آیی؛ این‌ها هم بالاخره وسایلی است که اعصاب و روان‌مان به آن نیاز دارد که پالایش بشود؛ تکانی بخورد و حرکتی کند اما دیگر یادمان نرود که آن یک فیلم است؛ اصل و حقیقتش را از دست ندهیم که این فیلم است. همه زندگی خود را براساس آن فیلم برنامه‌ریزی نکن. گاهی می‌فرمایند: «انما الدنيا لعب و لهو» دنیا بازی است.

خب بازی است باید آدم بازی کند؛ باید جدی هم بازی کند اما یادت نرود داری بازی می‌کنی! بازی نخوری! فیلم را تماشا کن اما در فیلم، زندگی نکنی! از این ذهنیت و توهمی که برای تو به وجود می‌آید در ذهن و قوه خیال خود استفاده کن و بهره ببر. فیلم را تماشا کن؛ کیف کن اما بازی نخور! متوهم نشو! باید توهم دست شما باشد؛ به جای توهم از آن استفاده کن! گاهی لازم است شما یک فیلم خنده‌دار ببینی.

ببین از قدرت قوه خیال خود کمک بگیر و بخند اما وقتی که حالت جا آمد برو به کار و زندگی‌ات برس. خود را دیگر در فیلم گم نکن! مسخره نشو! بعضی‌ها می‌خندند اما بعضی‌ها مسخره می‌شوند. بعضی‌ها بازی می‌کنند اما بعضی‌ها بازی می‌خورند. بعضی‌ها بازی را تماشا می‌کنند؛ کیف می‌کنند و لذت می‌برند اگر تیم‌شان هم ببازد ناراحت می‌شود اما بعد تمام می‌شود. در جاهایی لازم است که آدم ناراحت شود؛ حالش جا بیاید.

برای اعصاب و روان لازم است؛ از آن استفاده کن! طرف هنوز تیمش نباخته فقط گل خورده است؛ حالا بازی ادامه دارد؛ وسط بازی گل خورده است طرف در ورزشگاه سکت می‌کند؛ می‌گوید: «من نمی‌توانم بازی شهرآورد را ببینم!» چرا؟ می‌گوید: «کشش ندارم!» هر موقع بازی شروع می‌شود این طرف و آن طرف به گردش و مسافرت می‌رود؛ گوش هم نمی‌کند که بفهمد مسابقه چه شد. چه کسی گل زد یا چه کسی گل خورد؟! می‌گوید: «بعداً نتیجه‌اش را گوش می‌کنم!» یعنی حتی این حد هم حاضر نیست مسابقه را دنبال کند.

حالا باز هم این خوب است که می‌تواند خودش را آنقدر کنترل کند که بازی را نبیند اما به این شرط که نتیجه‌اش را هم پیگیری نکند؛ اما بعداً می‌رود نتیجه را پیگیری می‌کند می‌گوید: «چه شد؟» می‌گویند: «باختیم!» وقتی این خبر را می‌شنود انگار آسمان بر سر او خراب شده باشد. اما اگر به او بگویند: «بردیم!» از خوشحالی پرواز می‌کند. یادمان می‌رود که داشتیم بازی می‌کردیم؛ یادمان می‌رود داشتیم فیلم تماشا می‌کردیم. یادمان نرود! وسط فیلم مرتب به خودت تذکر بده! نماز بخوان! «نماز بخوان!» یعنی چه؟ یعنی به خودت توجه بده که من انسان هستم و برای هدفی خارج از این زمین و دنیا آفریده شده‌ام؛ این دنیا و فیلم دنیا من را نگیرد. برای این نماز می‌خوانیم. «ولذکر الله اکبر» که یاد خدا را زنده کنیم. چند وعده باید نماز بخوانیم؟! پنج وعده است. صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء. از بس دنیا فریبنده است به‌گونه‌ای خودش را جدی نشان می‌دهد که یادمان می‌رود داشتیم بازی می‌کردیم؛ یادمان می‌رود که دنیا نمایش است.

«وَإِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» این‌ها نمایش است؛ جدی نیست. بعضی از فیلم‌ها که ساخته می‌شود مربوط به هزار یا دو هزار سال پیش شاید هم بیشتر است. پادشاهان دوهزار سال پیش را نشان می‌دهند که با همدیگر جنگ می‌کنند. در فیلم‌های کره‌ای ساختمان‌ها را به شکلی درست می‌کنند که مثل آن موقع‌ها باشد؛ ابزارها، سلاح‌ها، لباس‌ها و....

همه این‌ها را درست کرده‌اند. همه این‌ها نمایش است کسانی که دارند بازی می‌کنند برای هزار یا حتی صد یا پنجاه سال پیش هم نیستند؛ آن‌ها برای همین قرن حاضر و برای همین امسال هستند.

هیچ کدام از آن‌ها هنوز نمرده‌اند؛ همه زنده هستند. کسی که نقش جومونگ را بازی کرده است فیلمی که برای جومونگ بوده برای چند سال پیش است؟ خدا می‌داند برای چند سال پیش است. در برنامه تلویزیون او را نشان دادند دیدیم که این یک بچه سوسول نونور و جوانکی است که اصلاً به او نمی‌خورد آن همه رشادت‌ها داشته باشد؛ آن همه شمشیر می‌کشید؛ می‌جنگید؛ می‌زد! اگر فوتش کنیم کله معلق می‌شود. چه‌طوری شد؟! به این فیلم می‌گویند. این‌طوری فیلم می‌سازند. خدا می‌فرماید: من دنیا را به شکل فیلم ساختم! من خودم کارگردان هستم!

خودش هم درباره خودش توضیح می‌دهد می‌گوید: «من دارم به تو می‌گویم من خودم این فیلم دنیا را ساختم! خودم هم کارگردانش هستم! یک‌وقت جدی نگیری! باور نکنی! این‌ها برای این است که فیلم خوبی ساخته شود؛ برای این‌که تو را امتحان کنم که خودت بفهمی؛ آیا خودت را گم می‌کنی و جدی می‌گیری یا جدی نمی‌گیری؟!» بعضی‌ها در فیلم از تماشای فیلم لذت می‌برند؛ به کار و زندگی خودشان هم می‌رسند اما بعضی‌ها غرق در فیلم می‌شوند؛ کار و زندگی‌شان، فیلم می‌شود. «لِنَبْلُوهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»